

دفاعِ دکتر مصدق از قانون اساسی مشروطه

متنِ کاملِ سخنرانیِ دکتر مصدق در مجلسِ پنجم

در دفاع از قانونِ اساسیِ مشروطه

و مخالفت با شاه شدنِ رضاخان نخست وزیر

بنده در سال گذشته در حضور آقایان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورده و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می گویم: اشهدان لاله الاله، اشهد ان محمدا رسول الله، اشهد ان علیا ولی الله. من شخصی بودم مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصم من باشد اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم اگر یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خود ببینم خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم. بنده همه آقایانی که این جا تشریف دارند غیر از آقایانی که از ملل (یعنی ادیان) متنوعه هستند همه را مسلمان و هواخواه مملکت و

طرفدار اصلاحات می‌دانم و خودم هم نمی‌توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می‌دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ‌وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی به‌خرج بدهد. و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملی و اسلامی خود را اظهار نکند بنده او را پست و بی‌شرف و مستحق قتل می‌دانم.

اول لازم است که بنده یک عقیده نسبت به شخص آقای رییس الوزراء اظهار کنم؛ بعد نسبت به سلاطین قاجار؛ و بعد هم عقیده خودم را دربارهٔ اصول و قانون اساسی عرض کنم.

اولا راجع به سلاطین قاجار: بنده عرض می‌کنم که کاملا از آنها مأیوس هستم؛ زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده‌اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع کنم؛ و گمان هم نمی‌کنم که کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد و پس از آنکه من استعفا دادم بعد از ۲۷ روز نوشت که به تصویب جناب رییس الوزراء آقای سید ضیاء الدین استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بوده که من بیایم به تهران و مرا آقای سید ضیاء‌الدین بگیرد حبس کند. بنده مدافع این‌طور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نکنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده نکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم. اگر دوست حقیقی و قوم و خویش خودم هم باشد، از آن بالاتر هم نباشد، وقتی که این‌طور شد بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضا خان پهلوی: بنده نسبت به ایشان عقیده‌مند هستم و ارادت دارم و خودشان می‌دانند که در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را

فرموده‌اند، نه اینکه در حضور من فرموده باشند بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند به آنها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایضی که من عرض کرده‌ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبنی بر مصالح مملکت و وطن‌خواهی بوده است و از این حیث ایشان به بنده معتقدند. اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بوده که همه می‌دانیم که اگر کسی می‌خواست مسافرت بکند اطمینان نداشت؛ یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت، و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد. البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رییس‌الوزراء رضاخان پهلوی زمامدار این مملکت باشد، برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم؛ و در حقیقت از پرتو وجود ایشان ما در ظرف این دو سه سال این‌طور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچ‌وقت ما در چیزهای خصوصی وارده نشده‌ایم؛ و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌خواهیم یک کارهای اساسی‌ئی بکنیم. این هم راجع به آقای رییس‌الوزراء.

اما راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را عرض کنم: تغییر قانون اساسی با تجدید نظر در قانون اساسی دو جنبه دارد؛ یکی جنبه داخلی، که باید

فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند! یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی و روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت! اما نسبت به جنبه داخلی، اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه بد است؛ بسیار خوب؛ هیچ کس منکر نیست و باید تغییر کند. البته امروز کاندیدای مُسَلَّم ما شخص رئیس الوزراء است. خوب آقای رئیس الوزراء سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسؤول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند. ایشان پادشاه مملکت می‌شوند آن‌هم پادشاه مسؤول. هیچ کس همچو حرف نمی‌تواند بزند. و اگر سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است رئیس الوزراء و حاکم بر همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوییم که سلاطین قاجار بد بوده‌اند مخالف آزادی بوده‌اند مرتجع بوده‌اند، خوب حالا آقای رئیس الوزراء پادشاه شد. اگر مسؤول شد که ما سیر قهقرایی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این‌همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود - که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این‌طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسؤول مملکت باشد - اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسؤول نیستند آن‌وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم؛ برای این که ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند همه‌کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می‌تواند به واسطه رأی عدم اعتماد مجلس یک رئیس الوزرایی را بفرستد که در خانه‌اش بنشیند؛ یا به واسطه تمایل مجلس یک رئیس الوزرایی را به‌کار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزراء پادشاه بشوند آن‌وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند رئیس

الوزراء هستند فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرفها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه خواه بودید، آزادیخواه بودید، بنده خودم در این مملکت شما را دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید؛ حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رییس الوزراء باشد هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می خواستید از روز اول بیاید بگویند که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود. اگر مقصود این بوده بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم؟ و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عضو ملل دنیا و دول متمدنه آورده بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رییس الوزراء داریم، ما شاه غیر مسؤول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسؤولیتها مبرا است و فقط وظیفه اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رییس دولت یا یک وزیری اظهار کرد آن وزیر می رود توی خانه اش می نشیند، آن وقت مجددا اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می آورد. خوب اگر شما می خواهید که رییس الوزراء شاه بشود با مسؤولیت، این ارتجاع است؛ و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسؤول باشد؛ و اگر شاه بشوند بدون مسؤولیت، این خیانت به مملکت است، برای اینکه یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی اثر شود. هیچ معلوم نیست کی به جای او می آید؟ اگر شما یک کاندیدایی

دارید و کسی را پیش خود معین کردید بفرمایید ما هم ببینیم. بعد از آنکه ایشان شاه غیر مسؤول شدند آن رییس الوزرایی که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای سید یعقوب به بنده نشان بدهند بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم؛ و اگر بود تا حالا سر درآورده بود. پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر درآورده و اظهار ملیت می‌کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می‌دانم که شما یک وجود مؤثر را بلااثر بکنید. پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید بعد این کار را بکنید. اول چاه را بکنید بعد منار را بدزدید. این نسبت به امور داخلی.

اما نسبت به امور خارجی: البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک کارهایی کردند و یک زحماتی کشیدند، اگر اشخاص یک فداکاری‌هایی کردند آن را مفت و مسلم از دست نمی‌دهند. البته در مجلس یک اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند؛ و اشخاصی هم که تجارت نکرده باشند می‌دانند وقتی که یک تاجری تجارتخانه خودش را به یک اسم معروف کرد یا یک علامت صنعتی داشت که همه را شناختند، این تاجر آن اسم را تغییر نمی‌دهد؛ برای اینکه آن اسم سبب شده است که مردم به آن اعتماد داشته باشند. بنده، من باب مثال، عرض می‌کنم که در اینجا یک دواخانه بود معروف به مشورین» که خوب دوا می‌ساخت. بعد از آنکه آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت آن کسی که قائم مقام او شد اسم دواخانه را تغییر نداد. چرا؟ برای این که مشتریان این دواخانه اعتماد به آن اسم داشتند. اگر این شخص می‌گفت که دواخانه من دواخانه یوناطی است شاید مشتریان ازین می‌رفتند. ولی یک‌چندی که گذشت و مردم که با این دواخانه داد و ستد کردند دیدند که یوناطی هم مثل مشورین است آن وقت اسمش

را عوض کرد و دواخانه یونانی گذاشت. قانون اساسی ما از علامت صنعتی و اسم یک دارالتجاره‌ای کمتر نیست. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدا نشده است. قانون اساسی ما وقتی با این حوادث مقاومت کرده و خودش را معروف جامعه ملل کرد اصولی را داراست که به موجب آن اصول تمام ملل اروپا می‌دانند که قانون اساسی یک اموراتی را به مجلس حق می‌دهد. و همه مردم می‌دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه ببندد آن عهدنامه به موجب اصل ۳۴ قانون اساسی که می‌گوید «بستن عهدنامه و مقاوله‌نامه‌ها، اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آن‌ها صلاح دولت می‌باشد»، همه مردم می‌دانند یعنی جامعه ملل می‌داند که باید به تصویب مجلس باشد. و همچنین اصل ۲۵ که می‌گوید: «استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد»، این را هم همه خوانده‌اند و فهمیده‌اند. اصل ۳۶ را هم که می‌گوید: «ساختن راه‌های آهن یا شوسه خواه به خرج دولت خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه منوط به تصویب مجلس شورای ملی است». همه می‌دانند قانون اساسی یک اصولی را دارا است و یک معروفیتی را پیدا کرده است که این معروفیت را بنده گمان نمی‌کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود؛ یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده. وقتی آن اشخاص که می‌خواستند با ما یک معاهده بکنند به یک اصل قانون اساسی که رسیده‌اند دیده‌اند که یک قانون اساسی است و یک مجلس و یک تصویبی هم به رأی مجلس لازم است. بنابراین قانون اساسی یک اصولی دارد که به واسطه معروفیتش به عقیده بنده حتی المقدور تا یک قضیه حیاتی و مماتی پیدا نشود نایستی تغییر داد. مگر با بودن یک شرایطی

که لازم برای تغییر قانون اساسی است.

خدایا تو شاهد باش! من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می‌دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطن‌خواهی و هر آدمی که شخص رضاخان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد. آن وقت رضاخان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی‌دانم که قابل تغییر نباشد بلکه قانون اساسی را کار بشری می‌دانم و بشر هم او را باید تغییر بدهد ولی وقتی یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود و عجله درکار نباشد و با اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود؛ ولی نه به یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خبیثه بیخ‌بر نشود مملکت فلان می‌شود. این را بنده ضروری و فوری نمی‌دانم. حالا بنده هم می‌گویم ضروری است ولی فوری نمی‌دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می‌کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ می‌کند، امروز که هزار طور ایراد هست تغییر بدهند. بنده که صلاح نمی‌دانم. و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که یک مواد از قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین‌المللی مؤثر باشد. ولی عرض کنم که این طور تغییر ماده قانون اساسی یک سابقه می‌شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می‌کند، که هر ساعت یک نفر اراده کرد، بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم این اصولی را که همه چیز ما را تأمین می‌کند تغییر بدهد. در صورتی که مجلس رییس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری فکر نکرده بیابند اینجا رأی بدهند که ما می‌خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم - قانون اساسی یک چیزی نیست که یک

کسی از توی خانه‌اش بیاید و بگوید می‌خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم. قانون اساسی را باید فکر کرد و دید چه‌طور باید تغییر داد و چه چیزش را می‌خواهید تغییر بدهید و در چه موقع می‌خواهید تغییر بدهید؟

بعد هم بنده عرض کردم شما که می‌خواهید آقای رییس الوزراء را شاه بکنید، ایشان یک وجود مؤثری هستند که می‌خواهید بلااثر کنید.

خدایا تو را به شهادت می‌طلبم که آنچه گفتم عقیده خودم بود و آنچه در خیر مملکت است می‌گویم و اینجا عَتَبَهُ (یعنی آستانِ در) آقایان را می‌بوسم و مرخص می‌شوم.

(مصدق در پایان سخنرانی از مجلس بیرون رفت تا در تغییر قانون اساسی

شرکت نداشته باشد)